



شورای راهبردی روابط خارجی
Strategic Council on
Foreign Relations

پیامدهای نابودی گروه‌های مقاومت در عراق

در سایه سیاست‌ها و اقدامات جدید دولت آمریکا در منطقه که ابعاد نظامی و تروریستی آن پررنگ‌تر شده است، احتمال رویدادهای غیرمنتظره و ضدامنیتی در عراق که از نظر ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی و ژئواکونومیکی، موقعیت بسیار مهمی در معادلات امنیتی، سیاسی و انرژی منطقه غرب آسیا دارد و در سال‌های اخیر نیز یکی از میدان‌های اصلی نبرد ملی و مقاومت مردمی با تروریسم بوده است، بیش از هر زمان دیگری است. دولت آمریکا در یک دستور کار مشترک با رژیم صهیونیستی، بعد از غزه، سوریه و لبنان سراغ عراق رفته‌اند و به انحاء مختلف از جمله تحت شعارهایی مانند اعمال اقتدار دولت و تضمین ثبات کشور به دنبال خلع سلاح مقاومت عراق به‌ویژه نیروهای مردمی حشدالشعبی هستند. حتی آمریکا تهدید کرده است که در صورت عدم اقدام دولت عراق، خود وارد عمل خواهد شد. خلع سلاح مقاومت عراق، بخشی از یک پروژه کلان منطقه‌ای با ماهیت صهیونیستی-آمریکایی است که در چهار چوب آن عراق که از کانون‌های اصلی مقاومت و گفتمان ضدآمریکایی و ضدصهیونیستی در منطقه است و در سال‌های گذشته نیز نقش مؤثری در خنثی‌سازی راهبردهای آمریکایی و صهیونیستی نه تنها در داخل عراق بلکه در منطقه ایفا کرده است، تضعیف شده و فضا برای شکل‌گیری به اصطلاح خاورمیانه جدید تسهیل می‌شود. آمریکا و رژیم صهیونیستی برای پیشبرد توطئه جدیدشان در عراق در هفته‌های اخیر، اقدامات مهمی را در دستور کار قرار داده‌اند. به عنوان مثال، وزارت خزانه‌داری آمریکا و فدرال رزرو به بانک راфدین عراق که مسئول پرداخت حقوق حشدالشعبی است، اطلاع داده‌اند که باید در چهار چوب تحریم‌ها، پرداخت حقوق نیروهای حشد که حدود ۲۰۰ هزار نفر است را متوقف کند. آمریکا که به‌زعم خود از این طریق می‌تواند، به اعتراضات خیابانی و اغتشاشات امنیتی و در نتیجه تضعیف پایگاه مردمی حشد دامن بزند، در حال فشار بر مقاومت مردم‌پایه است تا منجر به اضمحلال حشدالشعبی به عنوان یک نیروی مستقل و منسجم در ارتش عراق شود. پرداخت حقوق نیروهای حشدالشعبی در حالی متوقف شده یا با تأخیر پرداخت می‌شود که از ماه گذشته، بانک راфدین، انتقال بودجه عملیاتی حشدالشعبی برای سوخت، تجهیزات و سایر اقلام که از طریق این بانک انجام می‌شد را نیز متوقف کرده بود. این اختلال و فشار علیه مقاومت عراق در حقیقت بخشی از کارزار آمریکا علیه حشدالشعبی است که طی ماه‌های اخیر ایجاد و بخشی از پروژه اصلی واشنگتن و تل‌آویو علیه محور مقاومت است که به طور همزمان از غزه، لبنان، یمن و سوریه هم جریان دارد. فشارهای سیاسی و دیپلماتیک به دولت عراق و جریان‌های سیاسی خاص در این کشور برای خلع سلاح مقاومت و تشدید حملات رسانه‌ای علیه حشدالشعبی و معرفی آن به عنوان نیرویی که مخل امنیت و ثبات است، از اقدامات دیگر در این زمینه است. تلاش دولت آمریکا و رژیم صهیونیستی برای خلع سلاح مقاومت عراق در حالی است که حشدالشعبی تاکنون نقش بسیار مؤثری در مقابله با داعش و تروریسم و برنامه‌های تجزیه‌طلبانه رژیم صهیونیستی و آمریکا در عراق داشته است؛ موضوعی که دقیقاً در نقطه مقابل سیاست‌ها و راهبردهای آمریکا در این کشور قرار دارد. حشدالشعبی افزون بر سابقه و عملکرد درخشانی که در مهار تروریسم و تجزیه‌طلبی و ناامن‌سازی در عراق داشته است، مأموریت و مسئولیت مهمی در دفاع از امنیت و منافع ملی این کشور بر عهده دارد و در بسیاری از موارد، دولت عراق را تا حد زیادی از مواجهه مستقیم با تهدیدات داخلی و خارجی دور نگه می‌دارد. از این منظرگاه تحویل سلاح مقاومت، باعث ایجاد خلأ امنیتی شده و در نتیجه احتمال حملات رژیم صهیونیستی و آمریکا و همچنین عناصر تروریستی در داخل عراق را افزایش می‌دهد. در حالی که آمریکا و رژیم صهیونیستی به شکل کم‌سابقه‌ای به تشدید اقدامات نظامی و انباشت تسلیحات جنگی و راهبردی در منطقه روی آورده‌اند، به‌طوری که اقدام به حمله نظامی به ایران نمودند، زمین گذاشتن سلاح مقاومت در عراق قطعاً این کشور را وارد مرحله جدیدی از حملات خارجی و هرج و مرج داخلی می‌کند که راهایی از آن به سادگی امکان‌پذیر نیست.

بین‌الملل



جنگ دوازده روزه میان اسرائیل و ایران چالش‌ها و چرخش‌های جدیدی در منطقه ایجاد کرده است. حمیدرضا عزیزی، پژوهشگر بنیاد علم و امنیت و بین‌الملل در برلین در گفت‌وگو با مرکز اوربلی ارمنستان، دلایل و تبعات این جنگ را تحلیل کرده است.

نگاه پژوهشگر

آقای عزیزی! در ماه ژوئن شاهد مرحله کاملاً جدیدی در درگیری ایران و اسرائیل بودیم. برخلاف سال‌های گذشته که تبادل‌ات‌آتش پراکنده یک روزه وجود داشت، این بار درگیری نظامی دوازده روزه طول کشید. آیا با توجه به اینکه مذاکرات ایران و آمریکا در جریان بود و دور جدیدی از مذاکرات برای ۱۵ ژوئن برنامه‌ریزی شده بود، این جنگ قابل پیش‌بینی بود؟ آیا حمله اسرائیل به ایران تلاشی برای خرابکاری در این مذاکرات بود یا نتیجه ناکارآمدی آنها؟

تحلیل‌های مختلفی در مورد چرایی وقوع این جنگ در طول مذاکرات وجود دارد. یک توضیح همان است که شما اشاره کردید: اسرائیل نمی‌خواست مذاکرات موفقیت‌آمیز باشد. سابقه‌ای هم برای این امر وجود دارد. در مذاکرات هسته‌ای قبلی، نه تنها اسرائیل، بلکه عربستان سعودی و چندین کشور دیگر نیز با این روند مخالف بودند. آنها معتقد بودند که عادی‌سازی روابط ایران و آمریکا به نفع آنها خواهد بود. اسرائیل همیشه ابراز نگرانی کرده است که پرداختن به مسئله هسته‌ای به صورت جداگانه بدون پرداختن به برنامه موشکی یا نفوذ منطقه‌ای ایران، کافی نیست. این یک تحلیل است. حالا، وقتی به وضعیت پس از جنگ نگاه می‌کنم، به‌خصوص با توجه به موضع ایالات متحده قبل و بعد از آن، فکر می‌کنم این موضوع باید در چارچوب مفهومی که اغلب «تغییر چهره منطقه» نامیده می‌شود، بررسی شود. بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، بارها اعلام کرده است که چهره منطقه را تغییر داده و قصد دارد به این کار ادامه دهد. از دیدگاه اسرائیل، حمله ۷ اکتبر حماس یک چالش جدی بود، واکنش سایر متحدان ایران در «محور مقاومت» نیز به عنوان یک تهدید تلقی می‌شد. اسرائیل توانست با تضعیف قابل توجه توانایی‌های این گروه‌ها، به‌طور مؤثر به این چالش‌ها پاسخ دهد. اکنون آنها فرصتی طلایی برای این بردن آنچه که نگرانی اصلی خود می‌دانند، می‌بینند. در واقع، آنها فکر می‌کنند که این یک فرصت طلایی برای اسرائیل و ایالات متحده است تا نظم منطقه‌ای را تغییر شکل دهند. به‌عنوان مثال، اگر سیاست ایالات متحده را در این چارچوب در نظر بگیریم، باراک اوباما توافق هسته‌ای با ایران (برنامه جامع اقدام مشترک - برجام) را فرصتی برای گنجاندن ایران در یک نظم منطقه‌ای مبتنی بر «موازنه نرم» می‌دانست. یعنی قصدشان این بود ابتدا نگرانی هسته‌ای را از بین ببرند و سپس به سراغ مسائل دیگر بروند؛ از طریق برجام ۲ و غیره. دولت بایدن سیاست روشن و منسجمی در قبال ایران نداشت. اکنون دونالد ترامپ، در دوره جدید ریاست‌جمهوری خود، فراتر از اهداف قبلی پیش رفته است. ایده فعلی، ایجاد یک نظم منطقه‌ای تحت هژمونی اسرائیل است. به عبارت دیگر، این باور در ایالات متحده شکل گرفته است که برتری اسرائیل منافع آمریکا در منطقه را تضمین می‌کند. این باور با از ترامپ سرچشمه می‌گیرد یا نتیجه نفوذ نتانیاهو است. بنابراین وقتی ترامپ اکنون می‌گوید که خواهان توافق جامع با ایران است، به این معنی است: یا ایران رسماً موجودیت اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد، یا آنقدر ضعیف می‌شود که دیگر نمی‌تواند نقشی در منطقه ایفا کند.

این باور خود ترامپ است یا چیزی است که نتانیاهو او را به آن متقاعد کرده است. ظاهراً نتانیاهو ترامپ را متقاعد کرده که اینکه دخالت کامل ایالات متحده ضروری نیست. حمایت سیاسی، فشار اقتصادی و درگیری نظامی هدفمند کافی است. از نظر آنها، حملات هدفمند که قبلاً انجام شده است، برای اسرائیل کافی است تا تسلط خود را اعمال کند. اگر از این زاویه به ماجرا نگاه کنیم، جنگ ایران و اسرائیل اجتناب‌ناپذیر بود. این جنگ هیچ ربطی به مذاکرات نداشت. مذاکرات صرفاً چارچوبی برای وادار کردن ایران به پذیرش این نظم جدید بود. هم ایالات متحده و هم اسرائیل معتقد بودند که ایران به طور برگشت‌ناپذیری ضعیف شده است که حداقل از نظر منطقه‌ای درست است. از نظر آنها ایران با باید از طریق مذاکره یا از طریق جنگ، نظم جدید را بپذیرد. قبل و بعد از جنگ، ترامپ گفت که ایران باید تسلیم شود. به نظر من، جنگ ادامه دیپلماسی ایالات متحده بود نه در تناقض با آن.

اما همچنان رویکردهای متضادی را از هر دو طرف در مورد مذاکرات می‌شنویم. همانطور که اشاره کردید، ترامپ اعلام می‌کند که ایران باید تسلیم شود و خواسته‌های آمریکا را بپذیرد. در حالی که تهران بر حق خود برای غنی‌سازی اورانیوم اصرار دارد و خواستار تضمین عدم استفاده از نیروی نظامی علیه آن در طول مذاکرات است. در این شرایط، آیا احتمال دارد که ایران به میز مذاکره بازگردد؟

ایران در حال حاضر در موقعیت دشواری قرار دارد؛ به دلیل آسیب‌هایی که در منطقه، از نظر نظامی و از نظر قابلیت‌های هسته‌ای خود متحمل شده است. اگرچه در داخل ایران این باور وجود دارد که این آسیب قابل جبران است، اما واقعیت این است که این کشور دیگر حريم هوایی خود را کنترل نمی‌کند و سیستم‌های دفاع هوایی آن نابود شده‌اند. در این شرایط، هرگونه گامی در جهت بازسازی قابلیت‌های

حتی اگر ایدئولوژی را کنار بگذاریم، هنوز با منطق ژئوپلیتیکی سر و کار داریم. جغرافیا و منابع ایران به‌طور طبیعی این کشور را در موقعیتی قرار می‌دهد که نقش محوری در منطقه ایفا کند. این چیزی است که سایر قدرت‌های منطقه‌ای نمی‌توانند بپذیرند. برای رقبای منطقه‌ای ایران - ترکیه، عربستان سعودی و دیگران - یک جمهوری اسلامی ضعیف کافی است

هسته‌ای خود، ناگزیر واکنش طرف مقابل را در پی خواهد داشت. ایران اکنون با یک معضل روبه‌رو است. از یک سو، به‌روند مذاکره اعتماد ندارد؛ طرف ایرانی معتقد است که ایالات متحده و اسرائیل از مذاکرات به عنوان پوششی برای شروع حملات خود استفاده کرده‌اند. از سوی دیگر، بازیابی قابلیت‌های هسته‌ای و نظامی یک فرآیند زمان‌بر است. بنابراین، صرف‌نظر از اینکه ایران به دلایل تاکتیکی یا استراتژیک به مذاکرات بپیوندد، به یک ضرورت غیرقابل انکار تبدیل شده است.

تصور ایران این است که باید در روند مذاکره مشارکت کند و همزمان نشان دهد که آنقدر که ایالات متحده و اسرائیل دوست دارند باور کنند، ضعیف نیست. از دیدگاه ایران، تحولات اخیر دقیقاً همین را ثابت کرده است و ایران موفق شد ضربات مؤثری وارد کند.

در ایران، انتظار این است که با بازگشت به میز مذاکره، یا طرف مقابل تشخیص دهد که دستیابی به اهدافش از طریق نظامی غیرممکن است و مجبور به پذیرش برخی از خواسته‌ها و خطوط قرمز ایران (به عنوان مثال، حق غنی‌سازی اورانیوم) شود، یا حداقل، ایران زمان لازم برای بازیابی خود را به دست آورد.

در طول جنگ، وقتی ماهیت حملات اسرائیل را تحلیل می‌کنیم، واضح است که اهداف نه تنها تأسیسات هسته‌ای، بلکه پایگاه‌های نظامی، سایت‌های موشکی و حتی زیرساخت‌های اقتصادی نیز بودند. علاوه بر این، این حملات با درخواست‌های مکرر از مردم ایران همراه بود که مدعی بود این فرصتی بی‌نظیر برای تغییر رژیم است. با توجه به ماهیت چندلایه اقدامات اسرائیل، اهداف اصلی اسرائیل در طول جنگ ۱۲ روزه چه بود؟ و آیا اسرائیل به آنها دست یافت؟

من معتقدم که می‌توانیم بین اهداف حداقلی و حداکثری در اینجا تمایز قائل شویم. اهداف حداقلی محقق شدند؛ برنامه هسته‌ای ایران به تأخیر افتاده و خسارات قابل توجهی به قابلیت‌های نظامی ایران وارد شده است. یک هدف بلندپروازانه‌تر می‌توانست، به عنوان مثال، نابودی کامل قابلیت‌های هسته‌ای ایران از طریق حملات ایالات متحده باشد اما حتی این نیز برای اسرائیل یک وضعیت موقت خواهد بود. من فکر می‌کنم اهداف اسرائیل فراتر از این است. نتانیاهو بارها از هدف خود برای تغییر شکل نظم منطقه‌ای صحبت کرده است. یک نظم جدید تنها زمانی پدیدار می‌شود که قدرت‌های دیگر - چه با میل و چه با زور - آن را بپذیرند، و زمانی که دیگر هیچ بازیگری در منطقه وجود نداشته باشد که بتواند آن نظم را به چالش بکشد. به این معنا،



تلکس: Bloomberg

ارزیابی حمیدرضا عزیزی از اهداف

به دنبال ایجاد يك نظم

ایران، به‌عنوان یک کشور متحد و قدرتمند، تهدیدی برای اسرائیل است.

صرف‌نظر از اینکه جمهوری اسلامی باشد یا نظام دیگری؟

بله. اگر به تاریخ نگاه کنیم، خواهیم دید که بسیاری از اقداماتی که جمهوری اسلامی امروز انجام می‌دهد، در زمان پهلوی نیز انجام شده است. برنامه هسته‌ای ایران در زمان حکومت شاه آغاز شد. همچنین مواردی از فعالیت‌های منطقه‌ای وجود داشت: به عنوان مثال، همانطور که جمهوری اسلامی در سوریه مداخله کرد، شاه در عمان نقش داشت. جمهوری اسلامی از حزب‌الله در لبنان حمایت می‌کند، در حالی که شاه از جنبش اصل حمایت می‌کرد.

حتی شاه نیز آرزوی هژمونی منطقه‌ای را داشت. بنابراین، حتی اگر ایدئولوژی را کنار بگذاریم، هنوز با منطق ژئوپلیتیکی سر و کار داریم. جغرافیا و منابع ایران به‌طور طبیعی این کشور را در موقعیتی قرار می‌دهد که نقش محوری در منطقه ایفا کند. این چیزی است که سایر قدرت‌های منطقه‌ای نمی‌توانند بپذیرند. برای رقبای منطقه‌ای ایران - ترکیه، عربستان سعودی و دیگران - یک جمهوری اسلامی ضعیف کافی است. از آنجا که آنها همسایه مستقیم هستند، بی‌ثباتی ایران می‌تواند به سرعت بر آنها تأثیر بگذارد. بنابراین، یک ایران تحریم‌شده، از نظر اقتصادی و نظامی محدود که نمی‌تواند تهدیدی ایجاد کند، برای آنها قابل قبول است.

اما این برای اسرائیل، کافی نیست. کشورهایی مانند ترکیه یا عربستان سعودی عمق ژئوپلیتیکی دارند. اسرائیل این مزیت را ندارد. نفوذ اسرائیل مبتنی بر قابلیت‌های فناوری و نظامی است و دقیقاً به همین دلیل، از دیدگاه اسرائیل، ایران - به عنوان یک کشور، با این جغرافیا و این منابع - همیشه تمایل طبیعی برای بازیابی و دنبال کردن هژمونی، صرف‌نظر از اینکه چه رژیمی در قدرت است، خواهد داشت. اسرائیل به دنبال جلوگیری از این امر است. این هدف نهایی آن است.

این نگرانی در داخل ایران نیز به رسمیت شناخته شده است، جایی که این تصور رو به رشد وجود دارد که هدف اسرائیل فقط تغییر رژیم نیست، بلکه حذف ایران به عنوان یک دولت-ملت است. به همین دلیل است که بسیاری از ایرانیان - حتی آنهایی که از جمهوری اسلامی